

مسیح بدار آویخته نشد

(صلیب فقط ناشی از يك اشتباه است)

همه ساله در ایام عید پاک مسیحیان جهان به احترام تجدید خاطره مصلوب شدن حضرت عیسی علیه السلام مراسمی برگزار می کنند . محافل کلیسا و مسیحیان فکرمی کنند حضرت عیسی علیه السلام در این ایام به دار آویخته شده است، ولی تحقیقات دقیق و شواهد موجود در انجیل های فعلی نشان می دهد که آن حضرت بر صلیب آویخته نشده است در بحث زیر فشرده تحقیقات و اندکی از چگونگی وضع محیط و زندگانی حضرت عیسی علیه السلام را مطالعه خواهید فرمود، و با مطالعه مدارک زیر تصدیق خواهید نمود که آنچه قرآن مجید درباره حضرت مسیح (ع) فرموده که او هرگز بدار آویخته نشده، يك واقعیت غیر قابل انکار است.

* * *

تاریخ به ما میگوید : در روم قدیم امپراطوری بود که اورا «هیرودس» می خواندند در زمان این هیرودس پیامبری می زیست که یحیی (ع) نام داشت . یحیی (ع) مردی عادل و پرهیزکار بود مردم اورا بسیار دوست می داشتند، هیرودس از نفوذ یحیی «ع» بهراس افتاد و اورا بزندان افکند هیرودس مرد ستمگری بود اودستور داد تا یحیی (ع) را سر ببرند .

در این هنگام مردی در ناصره می زیست که اورا «عیسی» می خواندند ، عیسی پسر «مریم» دوشیزه بود او مردی باشکوه و بااستقامت بود، قیافه ای جذاب و نطقی دلپذیر داشت، چون تبسم می کرد گویی خورشیدی بود که می درخشید و

هنگامیکه خشم می گرفت خوف بردلها می افکند، آنگاه فرشته خداوند نزد وی آمد و او را به تبلیغ رسالت مامور ساخت.

عیسی از مردم ناصره مأیوس بود، او از دهکده خویش خارج شد و به تبلیغ رسالت پرداخت، از دهی به دهکده ای می رفت و مردم را موعظه می فرمود، در آن روزگار یهودیان در شهر اورشلیم و اطراف آن ساکن بودند، اورشلیم شهر زیارتی و مهم یهودیان بود، بزرگان و کاهنان یهود در این شهر می زیستند، این کاهنان در ظاهر پاسداران دین بودند، و در حقیقت دزدان راه شمرده می شدند و سخت گمراه بودند و حضرت عیسی آنانرا فرقه اشراک و راهزنان دین می خواند.

رومیان نیز بهتر از این نبودند، مردم ستم دیده هم چون بردگان بسر می بردند، اعتقادات مذهبی آنان سخت آشفته بود، ایشان خدایان فراوانی داشتند، این خدایان بسیار محترم شمرده می شدند، و حتی یهودیان به آنها به دیده احترام می نگریستند!

«ژئوس» خدای بزرگ و خدای «پدر» بود.

این «ژئوس» فرزندی داشت که او را «سارپدون» می نامیدند، «پدر» و «پسر» هر یک با مراسم باشکوهی پرستیده می شدند.

«ژئوس» برای دلجوئی و تفقد از بندگانش مقدر می کند که یگانه فرزندش «سارپدون» گرفتار جنگال مرگ شود. تا طعم مرگ را بچشد. آنگاه «پاتروکل» یاغی می تواند تنها پسر یگانه، خداوند را به قتل برساند.

«ژئون» ناله فرزند را می شنود. دلش به رحم می آید به او پولون دستور می دهد «فرزند یگانه» را چنان در گل و ریاحین بیاراید که مردم گمان برند او خوابیده است. (۱)

شاعران و گویندگان رومی در معابد باشکوه می ایستند و حماسه ژئوس را صبح و شام برای مردم می خوانند، یهودیان سخت شیفته این قبیل حماسه ها میشوند.

حضرت عیسی برای تبلیغ چنین یهودیانی قیام می کند، کاهنان و بزرگان اورشلیم که نام عیسی و اعمال او را شنیده بودند سخت با او دشمن می شوند، هنگام عید «فصح» همینکه عیسی (ع) به شهر اورشلیم وارد می شود، بزرگان یهود از ورود او به اورشلیم آگاه می شوند و تصمیم به قتل او می گیرند، عیسی بادوازه شاگردش به باغی در نزدیکی کوه «زیتون» پناه می برد و پنهان می گردد، عیسی که از اهل ناصره از توابع جلیل است در شهر اورشلیم کاملاً غریب است، نه او کسی را و نه کسی او را می شناسد، شاگردان او نیز در این شهر کاملاً غریبند،

۱. رستاخیز: تألیف: موریس مترلینک، ترجمه: فرامرز برزگر

اودرباغ پنهان می شود تا کاهنان جای او را ندانند و شاگردان را می گوید تا شمشیرها همراه آورند که اگر زود خوردی شد از خویشتن دفاع کنند، ولی خداوند تقدیرش جز این بود.

یکی از شاگردان آن حضرت بنام یهوذا اسخریوطی، که کاملاً به عیسی مانند بود، مخفیانه به نزد قیافا می آید و میگوید او هم عیسی را می شناسد و هم جای او را میداند، «قیافا» کاهن بزرگ به نزد «پلاطس»، حاکم رومی شهر اورشلیم می رود، و از او می خواهد تا سپاهیان بفرستد و عیسی را دستگیر کند.

پلاطس شبانه جمعی از سپاهیان رومی را می خواند و آنانرا روانه باغ می کند، یهوذا از جلو به عنوان راهنما روان می شود لباس مخصوص او قیافه او کاملاً مشخص است.

قیافا غلامی دارد که آن غلام چندین بار عیسی را دیده است، قیافا این غلام را با سپاهیان روانه می کند تا او نیز بتواند عیسی را شناخته دستگیر کند. سپاهیان روان می شوند و در همان نیمه شب اراذل و اوپاش نیز برای می افتند.

عیسی علیه السلام آن شب را کاملاً در انتظار حمله دشمن بود، او به شاگردان گفته بود اگر ممکن است نخوابند و بیدار باشند، تا آن شب سخت بگذرد، لیکن شاگردان همگی خوابیدند، حضرت عیسی بسیار اندوهگین شده در گوشه باغ دوازده شاگردان به راز و نیاز درونی پرداخت، ناگهان صدای همه سپاهیان از دور بگوش رسید و روشنی مشعلها دیده می شد، حضرت عیسی قبل از آنکه محصور و گرفتار شود، از آنسوی باغ از جانب کوه خارج شد سپاهیان که خود هم نمیدانستند برای چه کاری آمده اند به باغ وارد شدند، شاگردان از سرو صدای آنان بیدار شده گریختند، یهوذا مأیوسانه به جستجوی عیسی پرداخت، هنگامیکه از جایگاه مخصوص عیسی بیرون می آمد غلام قیافا در او نگر بسته چون او از هر جهت شبیه عیسی بود دست در گریبانش افکنده فریاد کرد عیسی را گرفتم. (۱)

مردم که نه عیسی را می شناختند نه غیر عیسی را دست بر یهوذا افکندند، و چنان برفرق اومشتها و لنگها کوفتند که یهوذا از حال رفت، و غلام قیافا که دست از گریبانش بر نمیداشت کشان کشان او را به نزد قیافا آورده در اطاق مخصوص بردند.

اراذل و اوپاش فحاشی میکردند، و میگفتند عیسی را گرفتیم عیسی را گرفتیم، شاگردان

۱- چنین اشتباهی در شب هجرت رسول خدا (ص) نیز روی داد و نزدیک بود مشرکان حضرت علی را بجای حضرت رسول بقتل رسانند ولی چون با حضرت علی خویشاوند بودند توانستند او را بشناسند.

آنحضرت که نمیدانستند حضرت عیسی چگونه پیش از هر خطری نجات یافته است محزون و اندوهناک پراکنده شده هریک بگوشه‌ای رفتند.

پطرس که سخت پریشان بود از دنبال مردم براه افتاده شبانه به منزل قیافا آمد و در نزد مردم کنار تنور آتش نشست و چون کسی او را نمی شناخت توانست تا صبح در منزل قیافا بماند.

هنگامیکه کاهنان یهود، با یهوداسخن گفتند، یهودا گفت وی عیسی نیست بلکه عیسی گریخته است، ولی کاهنان گفتار او را نپذیرفتند، و صبح زود او را بسوی پیلطس فرستادند.

انجیل مرقس در این باره در باب ۱۵ آیه ۱ می گوید: «بامدادان بی درنگ رؤسای کهنه بامشایخ و کاتبان و تمام اهل شوری مشورت نمودند و عیسی (یهودا اسخریوطی) را بند نهاده بردند و به پیلطس تسلیم کردند».

همه جریانات در یک شب خاتمه یافت و «یهودا اسخریوطی» به عنوان عیسی تسلیم پیلطس گردید.

یهودا نزد پیلطس اظهار داشت که او عیسی نیست او یهودا اسخریوطی است ولی یهودیان فریاد بر آورده گفتند ما او را می شناسیم او می خواهد بدین حمله فرار کند. محاکمه یهودا اسخریوطی شروع شد و او را به عنوان عیسی محاکمه نمودند ولی او هرگز در جواب آنان سخنی نگفت.

انجیل مرقس در این باره در باب ۱۵ آیه ۳ و ۴ می گوید: «و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می نمودند پیلطس باز از او سؤال کرد گفت هیچ جواب نمی دهی که چقدر بر تو شهادت میدهند. اما عیسی (یهودا اسخریوطی) باز هیچ جواب نداد بطوریکه پیلطس متعجب شد»

همه در عیسی بودن او تردید داشتند و سرانجام قیافا رئیس کاهنان رو به او کرد، و چنانکه انجیل متی در باب ۲۶ میگوید گفت: «ترا بخدای حی قسم می دهم ما را بگویی که تو مسیح هستی؟ عیسی (یهودا) بوی گفت تومی گوئی»

بهر حال کاهنان یهود شهادت دادند که وی همان عیسی است و پیلطس او را به سپاهیان سپرد تا به چوبه دار آویزند، سپاهیان لباس بلند بر او پوشاندند و بامش و لگد او را به کوه «جمجمه» کشاندند، کاهنان یهود دنبال سپاهیان برآمدند و مردم شهر همگی دور کوه جمع شدند و اقوام و آشنایان حضرت عیسی از دور به نظاره پرداختند، زنان سینه می زدند و نوحه

میخواندند ، انجیل لوقا میگوید و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند . یهودا در میان همهٔ مردم به چوب‌دار آویخته می‌شود و همگی مردم بگمان اینکه او همان عیسی است اشک فرو می‌ریزند و کاهنان یهود خوشحال می‌شوند!

* * *

سپاهیان پس از آن جسد یهودار را پائین می‌آورند و به مردی از پیروان حضرت عیسی می‌فروشند و پول گزافی می‌گیرند .

بعد از یکی دو شب دو نفر از پیروان حضرت عیسی بگمان اینکه جسد، جسد عیسی است شبانه قبر را می‌شکافند و جسد را دزدیده پنهان میکنند با مدادان مردم بر سر قبر می‌آیند و با کمال تعجب قبر را شکافته و جسد را مفقود می‌بینند.

در صبح همین روز دو نفر از آشنایان حضرت عیسی آن حضرت را می‌بینند و بی‌درنگ در همه جا شهرت می‌یابد که عیسی از قبر برخاسته است، شاگردان آن حضرت در همان روز حضرت عیسی را در نزدیکی ناصره ملاقات می‌کنند و با او غذا می‌خورند. حضرت عیسی جریان را برای آنان شرح می‌دهد که چگونه خداوند او را نجات داد و چگونه یهودای خائن گرفتار نقشه شوم خود گردید.

ولی مردم فراوانی که گمان می‌کردند در حقیقت حضرت عیسی به دار آویخته شده است آنان قبول کردند که آن حضرت دوباره زنده شده است جالب آنکه هر چند کاهنان یهود دنبال یهودا فرستادند که به او پول بدهند یهودا نیافتند ، انجیل متی در این مورد می‌گوید:

اما رؤسای کهنه نقره را برداشته گفتند انداختن این در بیت‌المال جایز نیست و با آن مقبره غرباء را خریدند ... ۴ باب ۲۷ آیه ۷.

حتی شاگردان آن حضرت فکر می‌کردند در حقیقت حضرت عیسی مصلوب شد و سپس در روز سوم از قبر برخاسته است ، حضرت عیسی با آنان فرمود:

و دستها و پاهایم را ببندید که من خود هستم و اینک من موعود پدر خود را برای شما می‌فرستم . . . (انجیل لوقا باب ۲۴)

حقیقت صلیب این بود ولی یهودیهایی که شیفته اعتقادات دینی رومیان شده بودند ، حالا می‌توانستند اعتقادات خود را با اعتقادات رومیان وفق دهند!

یکی از یهودی‌های رومی مذاق، بنام پولس این کار را انجام داد و زمینه را برای پدید آمدن خدای «پدر» مانند «ژئوس»، و خدای «پسر» بمانند خدای پسر که رومیان باور

داشتند فراهم ساخت.

اینان اصرار داشتند که خدای پسر یعنی حضرت عیسی علیه السلام مانند خدای پسر رومیان باور داشتند مقتول و مصلوب شده باشد تا تعبیر آنان کاملاً درست از کار در آید .

جالب توجه اینجاست که قرآن مجید در این باره با صراحت می فرماید :

« یهودیان عیسی را بدارنیاویختند و نه او را کشتند بلکه کار برایشان مشتبّه گردید. » (۱)

(۱) برای توضیح بیشتر و بدست آوردن مدارک و شواهد این موضوع به کتاب «عیسی

مصلوب نشد» مراجعه فرمائید.

حیوانات

سخنگو!

یکروز که در جنگلی براه پیمائی پرداخته بودم، از فرط خستگی نتوانستم بشهر بازگردم و شب را در جنگل ، پیش جنگلیان ماندم.

جنگل بان «ساری» داشت که بخوبی و راحتی میدانست اسم صاحبش را ادا کند مشاهده این پرنده ناطق مرا بیاد حیوانات ناطق انداخت و بیاد کلاغ معروف «دروف» افتادم که وقتی اسم او را سؤال میکردند، کلاغ، با کمال وضوح، جواب میداد: «ورنوشکاه» یعنی کلاغ کوچولو .. بعد بیاد « هانی » اسب متفکر افتادم، این نمونه ها نشان میدهد حیوانات اهلی علاقه دارند ، با صاحبان شان صحبت کنند !

رفتار شهبانزه «نادردوا کوتس» که میتواند بیست کلمه را بخوبی ادا نماید این ایده را که حرف زدن مخصوص بشر است لغو نمود و ثابت کرد حیوانات نیز می توانند سخن بگویند .

البته آنها قادر نیستند مثل انسان صحبت کنند بلکه آنها کلمات مقطعی را که نشانه ای از احساسات و آرزویشان میباشد از گلو خارج میسازند، یا اینکه می-کوشند صدای صاحبشان را تقلید نمایند.

طوطی ها بهمان نسبت که صدای انسان را تقلید مینمایند ، قادر هستند پارس کردن سگ و میومو گربه و نغمه پرنده گان را هم تقلید کنند.